

شیرین، شه بانویی در خوزستان و میان‌رودان یا شاه‌دختی در ارمنستان؟ (با نگاهی به تاریخ‌نگاری‌های ایرانی، سریانی، ارمنی و رومی) قدرت قاسمی پور

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران

چکیده

در این مقاله بر اساس رویکرد نقد تاریخی و بر اساس منابع کهن به جایگاه و موطن تاریخی شیرین، همسر یا محبوبه خسرو پرویز، پادشاه ساسانی پرداخته‌ایم که بینیم چرا از نواحی جنوبی ایران شهر یا خوزستان جدا شده و در روایت قصه پردازان بردع و اران و در نهایت در روایت نظامی، در مقام شاه‌دختی ارمنستانی تبلور یافته است. با توجه به این که سیمای شیرین در منابع تاریخی با سیمای داستانی او تفاوت دارد، در این مقاله ابتدا به چگونگی جایگاه و موطن او در منابع کهن فارسی، سریانی، رومی و ارمنی پرداخته‌ایم؛ در منابعی همچون تاریخ بلعمی و شاهنامه، شیرین کنیز و محبوبه خسرو است و ذکر می‌شود که او از موطن و اصالت او نیامده، اما در منابعی دسته‌اول و هم‌روزگار با خسرو و شیرین تاریخی، همچون رویدادنامه سریانی، تاریخ سیئوس، تاریخ تئوفیلاکت سیموکاتا، شیرین اهل خوزستان و نواحی جنوب غربی ایران شهر عهد ساسانی یا میان‌رودان دانسته شده است. اما این که چرا شیرین در روایات ناحیه اران، مبدل به شاه‌دختی ارمنستانی شده، برخاسته از چند پیش‌زمینه و دلیل تاریخی دانسته‌ایم بدین قرار: (۱) روایت پردازان این قصه خود اهل این ناحیه بوده‌اند و او را از آن خود کرده‌اند؛ (۲) خسرو پرویز در مقطعی تاریخی در بردع و آذربایجان به سر برده و خاطره‌اش در آن سامان باقی مانده؛ (۳) شیرین خود از اهل نصارا و هم‌کیش ارمنیان بوده؛ (۴) احتمال خلط و التباس بین مکانی به نام «بیت آرامایه» و «ارمن» و جایگزینی تبار ارمنی به جای تبار آرامی برای شیرین هم هست. بنابراین قصه پردازان اران و ارمن، برای هویت‌سازی و هم‌ذات‌پنداری او را بدانجا نقل مکان داده‌اند.

واژگان کلیدی: شیرین، خسرو، نظامی گنجوی، خوزستان، ارمنستان.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۱

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۷/۲۵

E-mail: gh.ghasemipour@yahoo.com

ارجاع به این مقاله: قاسمی پور، قدرت، (۱۴۰۰)، شیرین، شه بانویی در خوزستان و میان‌رودان یا شاه‌دختی در ارمنستان؟ (با نگاهی به تاریخ‌نگاری‌های ایرانی، سریانی، ارمنی و رومی)، زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز).

Doi: 10.22034/PERLIT.2022.48488.3199

۱. درآمد

آنچه در این مقاله به آن می‌پردازیم موضوعی است در حیطه نقد تاریخی برای ارزیابی خاستگاه شیرین در منظومه خسرو و شیرین نظامی گنجوی. در این مقال بر آن هستیم تا بینیم بر اساس رویدادنامه‌ها و تاریخ‌نگاری‌ها، خاستگاه و جایگاه شیرین در تاریخ بازبسته به کجا بوده است؛ دیگر این که چگونه و چرا شیرین در منظومه نظامی در مقام یک شاه‌دخت ارمنستانی تبلور یافته است.

روشن است که برخورد قصه‌پردازان و تاریخ‌نگاران با وقایع و شخصیت‌های تاریخی یک‌سان نیست؛ مورخ در پی تبیین روایتی عینی از رخ‌داده‌هاست و قصه‌پرداز در پی بازنمایی و مُحاکات اثرگذار و عاطفی پدیده‌ها. البته گفتنی است که در روایت تاریخ ممکن است بنا بر خواسته‌هایی، واقعیات تاریخی به نحوی دگرسان عرضه شوند، و دیگر این که روایت‌های قصه‌پردازان نیز خالی از حقیقت و واقعیت تاریخی نیست.

رخ‌داده‌های زندگی خسرو، پادشاه ساسانی و شیرین، شه‌بانوی ساسانی، هم در متون تاریخی بازنمایی شده است و هم در متون ادبی دست‌مایه قصه‌پردازان بوده است. در متون تاریخی پیش از نظامی، در خصوص پادشاه ساسانی، خسرو پرویز گزارش‌های فراوانی دیده می‌شود. در این مقام هدف نگارنده بیشتر بررسی متنی تاریخی است که ماجراها و رخ‌داده‌های زندگی خسرو و شیرین توأمان آمده باشند. هدف از بازخوانی و استشهاد این متن‌ها نیز بیش و پیش از هر چیزی برای تبیین این مسئله است که خاستگاه و پایگاه شیرین کجا بوده است، و چگونه در روایت نظامی در مقام یک «شاهدخت ارمنستانی» بازنمایی شده است. بنابراین خواست نگارنده بررسی و استشهاد تمام منابعی نیست که نامی از خسرو و شیرین در آن‌ها آمده باش؛ همچنین منابعی اساس قرار می‌گیرند که پیش از نظامی نوشته شده باشند.

پیشاپیش بگویم که هیچ‌کدام از روایت‌ها و رویدادهای زندگی خسرو و شیرین که پیش از نظامی گنجوی گزارش شده‌اند، به اندازه اثر نظامی طول و تفصیل و تعدد شخصیت و رخ‌داد و جذابیت و کشش داستانی ندارند؛ به گفته استاد زرین‌کوب: «واقع آن است که قصه شیرین در مأخذ فردوسی، آن‌گونه که در روایت رایج نواحی بردع و گنجه در افواه عوام رایج بود و سرچشمه از قصه مادر بزرگ‌های ارمن‌نژاد می‌گرفت، شامل این همه شور و هیجان نبود» (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۹۴). نظامی گنجوی در ساخت و پرداخت و بسط و گسترش روایت و

شخصیت‌های این داستان نقشی اساسی داشته است، لیکن میزان دخل و تصرف و شخصیت‌آفرینی او در ماجراهای داستان معلوم نیست، زیرا از برخی از منابع مورد استفاده او، که شاید منابعی شفاهی و عامیانه هم بوده باشند، چیزی باقی نمانده است که معیار قیاس و تطبیق باشد.

۲. پیشینه تحقیق و تحلیل پژوهش‌های پیشین

درخصوص شخصیت داستانی و تاریخی شیرین کتاب‌ها و مقالات فراوانی نوشته شده است، لیکن آثاری که در باب تبار و جایگاه تاریخی او بحث و تتبع کرده باشند، چند نمونه‌ای بیشتر نیستند که البته هم جهت‌گیری و نتایج آن‌ها با هم دیگر متفاوت است و هم با رویکرد منتخب پژوهش حاضر تفاوت دارند. پیش از هر چیز لازم است گفته شود که نگارنده در نوشتن و پی‌جویی موضوع این گفتار، پیش و بیش از هر منبع دیگری، خود را وام‌دار اشاره‌های کوتاه و ژرف استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب می‌داند که در کتاب *پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد* به جایگاه مکانی شیرین اشاره کرده و فرموده‌اند: «سایر جزئیات روایت نظامی هم در این قصه از دیدگاه نقد تاریخی قابل تأیید نیست. این که وی شیرین را وارث تخت و تاج ارمن و ملکه ارمنستان تصویر می‌کند قولی است که حتی سبئوس مورخ قدیم ارمنی هم آن را تأیید نمی‌نماید. به روایت این مورخ ارمنی شیرین زنی عیسوی از اهل خوزستان- شاید دشت میشان- بود، اما این روایت با قول مورخ بیزانس تئوفیلاکتوس نام که او را رومی‌الاصل می‌خواند منافات ندارد و ممکن است وی از رومی‌های مسیحی مقیم دشت بوده باشد» (همان: ۹۸). جناب استاد زرین‌کوب با این که قصه خسرو و شیرین نظامی را ساخته روایت‌پردازان ناحیه اران و ارمن می‌داند، لیکن درخصوص چگونگی و چرایی نقل مکان شیرین از جنوب ایران به ارمنستان بحث نکرده‌اند.

خانم طلعت بصاری نیز در کتاب *چهره شیرین*، به جنبه تاریخی وجود شیرین و اتفاقاً کتاب *تاریخ سبئوس* اشاره کرده‌اند؛ ایشان به نقل از کتاب *ایران‌نامه* تألیف عباس شوشتری (مهرین) به کیش و کردارهای مسیحایی شیرین اشاره کرده است (بصاری، ۱۳۵۱: ۳۳-۳۰). منبع عباس شوشتری نیز یا کتاب *تاریخ تئوفیلاکت سمیوکاتا* (Theophylactus Simocatta) بوده است یا *تاریخ اواگریوس اسکولاستیکوس* (History of Evagrius Scholasticus). خانم طلعت بصاری نیز به چرایی و چگونگی تغییر جایگاه و مکان تاریخی شیرین به یک شخصیت داستانی ارمنی تبار اشاره نکرده‌اند.

مسعود پاک‌دل و سید احمد حسینی کازرونی نیز مقاله‌ای نوشته‌اند با عنوان «بررسی زادگاه شیرین». نویسندگان این مقاله بدون اقامه دلایل استوار و فقط به صرف این که نظامی داستان خسرو و شیرین را از روی متن مکتوبی نوشته است، شیرین را از کشور ارمنستان می‌دانند (پاک‌دل و کازرونی، ۱۳۹۳). نویسندگان مقاله قول واضح مورخی ارمنی و هم‌روزگار با خسرو و شیرین، یعنی سبئوس را بدون ذکر هیچ دلیلی نمی‌پذیرند، لیکن اگر به منابعی همچون تاریخ تئوفیلاکت سیموکاتا یا منبعی همچون *رویدادنامه سریانی* مراجعه کرده بودند یا در دسترس شان می‌بود، چنین بر نظر خود استوار نمی‌ماندند. نویسندگان در نتیجه‌گیری مقاله خود چنین می‌گویند: «نظامی گنجوی که یکی از ارکان شعر فارسی است، شیرین را اهل ارمنستان می‌داند. وی در آغاز منظومه خسرو و شیرین، روایت خود را مطابق با واقعیت، و منبع خود را مکتوبی که در شهر بردع بوده، معرفی می‌کند. بدون تردید در منبع مفقودشده نظامی، شیرین ارمنی بوده است. پس از نظامی نیز مؤلفان تاریخ‌گریده و فرهنگ معین، و مقلدان او که برخی از آن‌ها از شاعران به نام هستند، ارمنی بودن شیرین را تأیید می‌کنند» (همان: ۱۱۴). این که نظامی از منبع مکتوبی برای نوشتن داستان خسرو و شیرین بهره برده و این که در آن منبع گم‌گشته، شیرین ارمنی دانسته شده، پذیرفتنی است؛ لیکن منابع تاریخی دیگری این نظر را استوار نمی‌دانند. همچنین در کتاب‌های مربوط به تاریخ ارمنستان، اشاره‌ای به مهین بانو و شیرین در مقام شاهان و شاه‌زادگان ارمنستانی نشده است.

خانم نغمه دادور نیز در مقاله‌ای با عنوان «شیرین واقعی تاریخی یا اسطوره‌ای» ضمن بررسی منابع کهن فارسی، به جایگاه شیرین در متون کهن پرداخته‌اند تا ببینند شیرین تاریخی با شیرین داستانی، چه تفاوت‌هایی دارد؛ ایشان به این نتیجه رسیده‌اند که به هر حال، شیرین شخصیتی تاریخی است، لیکن نظامی او را مبدل به اسطوره‌ای ادبی کرده است که از دل تاریخ بیرون آمده است (دادور، ۱۳۹۰). در این مقاله نیز نویسنده به منابع انیرانی رجوع نکرده‌اند تا سویه‌های دیگر شخصیت شیرین را بکاوند؛ همچنین شخصیت شیرین، آن گونه که نویسنده پنداشته است، صرفاً ساخته و پرداخته ذهن نظامی نیست، بلکه شکل‌گیری این شخصیت بر ساخته قصه‌پردازان اران و ارمن است و شکوفایی او به مدد قریحه نظامی به اوج می‌رسد، هر چند برخلاف مدعای نویسنده نمی‌توان پذیرفت که شیرین مبدل به اسطوره شده باشد.

خانم پائولا اورستی (Paola Orsatti) نیز در مدخلی از *دانشنامه برخط ایرانیکا* (*Encyclopædia Iranica*) با عنوان «خسرو و شیرین و تقلیدهای آن» «*KOSROW O*

SIRIN AND ITS IMITATIONS به جایگاه تاریخی شیرین و همچنین دو وجه «له و علیه» او در روایت‌های تاریخی و ادبی اشاره کرده است. ایشان به مقاله‌ای از نویسنده‌ای به نام اسکارچا (Scarcia) اشاره می‌کند و می‌گوید: «از میان منابع کهن، دو رویدادنامه سیرانی هست که به شیرین اشاره می‌کنند و اظهار می‌کنند که او آرامی بوده است؛ یعنی طبق منابع سیرانی از ناحیه‌ای به نام بیت‌آرامیه (Beth Aramaie) [در پایین میان‌رودان] است. سنتِ ارمنی‌سازی او مربوط به منابع دوره‌های بعدی است» (Orsatti, 2021). خانم اورستی در ادامه می‌گوید که درخصوص شخصیت شیرین دو سنت شکل گرفته است؛ یکی در حمایت از او که ریشه‌هایش در نواحی ارمنی و مسیحی قفقاز است؛ یعنی همان جایی که نظامی منبع خود را یافته است؛ دوم مربوط است به چهره دیگر او که در شاه‌نامه بازنمود یافته. در این جا شیرین، شخصیتی بی‌اصل و نسب و بدنام نشان داده شده که باعث مرگ مریم شده. نظامی، پیرو سنتی بوده که دوست‌دار و حامی شیرین بوده. این که شیرین از نیک‌نامی خود دفاع می‌کند، حاصل واکنش شاعر است به بی‌رسمی‌ها و بدنامی‌هایی که در منابع به شیرین نسبت داده‌اند (Orsatti, Ibid.).

خانم راحیلیا گیبولایوا در مقاله‌ای با عنوان «هویت قهرمانان نظامی در عرصه تفسیرهای مدرن؛ پی‌جویی شخصیت شیرین» (Identities of Nizami's Heroes in Modern Interpretation: Following the Traces of Shirin's Character) می‌گوید که ملیت شخصیت‌های مخلوق نظامی، امروزه مورد بحث و مناقشه است (Geybullayeva, 2020: 342). ایشان می‌گوید که نظامی «شیرین آرامی را از منطقه‌ای سیرانی، به قفقاز جنوبی آورده است؛ نظامی در ساختن و پرداختن شخصیت شیرین، بنیان‌های کهن‌نمون شیرین را دگرگون کرده است تا او را مبدل به شخصیتی مثبت کند» (Ibid.). این که شیرین آرامی بوده باشد و در داستان‌ها به قفقاز آمده باشد، پذیرفتنی است؛ ولی استدلال نویسنده مبنی بر این که چنین نقل و انتقالی را نظامی خلق و ایجاد کرده باشد، مقبول نیست، زیرا خود نظامی می‌گوید که از منبعی بهره برده «که در بردع سوادش بود موقوف» (نظامی، ۱۳۷۸: ۳۲). همچنین نویسنده با ارجاع باواسطه به نام شیرین در منابع رومی از جمله کتاب اواگریوس که به صورت سیرن (Siren) آمده (Evagrius Scholasticus, 200: 312) دست به ریشه‌شناسی‌های خیالی‌ای زده است که چندان پذیرفته نیست. ایشان نام شیرین را صورت‌هایی از «Shirin – Sira – Seirem – Siren» می‌داند و گویی این نام از نظر ایشان فارسی نیست! بلکه تغییر یافته «سیر» (Sira) است با

ریشه‌ای آرامی و عربی به معنای راه و روش زندگی، تا بدین وسیله تبار شیرین را به آرامی‌ها برساند! ایشان می‌گوید: «بر اساس الگوهای معناشناسی تاریخی کهن، نام سیر (Sira) به معنای راه و روش زندگی است. بنابراین پیش‌نمون تاریخی شیرین مسیحی است و نام واقعی او سیر (Sira) است که برمی‌گردد به درج آن در رویدادنامه‌های قرن هفتم پس از میلاد» (Geybullayeva, 2020: 344-45). ایشان برای سنجش آراء خود می‌توانستند به تواریخ سبئوس، سیموکاتا و رویدادنامه سریانی و منابع خانم اورستی مراجعه کنند و دیدگاه خود را با این متون بسنجند و نتیجه‌گیری کنند.

۳. یادکرد شیرین در منابع کهن

الف) منابع ایرانی

یادکرد شیرین در منابع تاریخی ایرانی و حتی در منابع ادبی مثل شاهنامه فردوسی، در زمان‌های پیش از نظامی، بسیار مختصر و جزئی است و صحبتی از جایگاه، خاستگاه و تبار او نیامده است؛ برای مثال در کتاب تاریخ بلعمی در خصوص خسرو پرویز و ضمناً شیرین، چنین آمده است: «و اسبی داشت شب‌دیزنام که هیچ پادشاه را چنان اسبی نبود [...] چون آن اسب بمرد، پرویز بفرمود تا آن اسب را کفن کردند و به گور کردند و نقش او به سنگ اندر بفرمود کردن تا هر وقتی که او را آرزو کردی، به نقش آن سنگ اندرنگریستی [...] و کنیزکی بود او را شیرین نام که اندر همه [ترک] و روم از آن صورت نیکوتر نبود. پرویز بفرمود تا آن کنیزک را صورت کردند بدان سنگ. چون بمرد او را نیز دفن کردند و ماتمش بداشت» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۹۰-۱۰۸۹).

همان‌طور که می‌بینیم در این متن به خاستگاه و تبار شیرین اصلاً اشاره‌ای نشده است. طبق جست‌وجوی استاد زرین کوب که ما را از بازجست منابع مستغنی کرده است «نه حمزه اصفهانی از داستان شیرین یاد کرده بود نه مؤلف الاخبار الطوال که آن همه اطلاعات درباره داستان خسرو و بهرام چوبین نقل کرده بود. هم آنچه یعقوبی در تاریخ خسرو پرویز نقل می‌کند از ذکر شیرین خالی است هم مسعودی در مروج الذهب در این باره چیزی از این قصه یاد نمی‌کند» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۹۴). در شاهنامه فردوسی، داستان شیرین با طول و تفصیل بیشتری نسبت به تاریخ بلعمی آمده است. چون در این مقاله هدف ما بررسی زوایای گوناگون زندگی شیرین نیست، بلکه قصدمان تبیین خاستگاه و تبار شیرین است، از شاهنامه به ذکر و استشهاد ابیاتی بسنده می‌کنیم که در آن صرفاً به رابطه دوستی عشرت‌انگیز خسرو و شیرین اشاره کرده:

چو پرویز ناباک بود و جوان پدر زنده و پور چون پهلوان

O O
ورا بر زمین دوست شیرین بدی برو بر چو روشن‌جهان‌بین بدی
O O
پسندش نبودى جز او در جهان ز خوبان و از دخترانِ مهان
O O
ز شیرین جدا بود یک روزگار بدانگه که شد در جهان شهریار
O O
به گرد جهان در بی‌آرام بود که کارش همه رزم بهرام بود
O O
چو خسرو نپردخت چندی به مهر شب و روز گریان بُدی خوب‌چهر
O O
چنان بُد که یک روز پرویزشاه همی آرزو کرد نخچیرگاه...
O O
چو بشنید شیرین که آمد سپاه به پیش سپاه آن جهاندار شاه
O O
یکی زردپیراهنِ مُشک‌بوی بپوشید و گلنارگون کرد روی...
O O
زبان کرد گویا به شیرینِ سَخُن همی گفت از آن روزگار کهن...
O O
کجا آن‌همه بند و پیوند ما! کجا آن‌همه عهد و سوگند ما
O O
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۶۴-۲۶۰).

پس از این دیدار خسرو به شکار می‌رود و پس از برگشت از موبد می‌خواهد که شیرین را همسر او کند. بزرگان از این تصمیم خسرو اندوهگین می‌شوند و تا سه روز به حضور خسرو نمی‌رسند. در نهایت موبد دهان به سخن می‌گشاید و می‌گوید شیرین پاک‌نهاد نیست و از او فرزند نیک پدید نمی‌آید. بزرگان دوباره برمی‌گردند، خسرو دستور می‌دهد که تشتی پر از خون به مجلس بیاورند؛ آنان از دیدن و بوییدن آن تشت آزرده می‌شوند و خسرو دستور می‌دهد که تشت را با آب و خاک بشویند و مُشک و گلاب بر آن بریزند. خسرو با این عمل می‌خواهد بگوید که شیرین اگر گذشته‌ای ناپاک داشته، اکنون پاک‌دامن است:

به موبد چنین گفت خسرو که تشت	همانا بُد این گر دگرونه گشت؟
O	O
بدو گفت موبد کانوشه بدی	پدیدار شد نیکویی از بدی
O	(همان: ۲۶۸)
به فرمان ز دوزخ تو کردی بهشت	همان خوب پیدا ز کردار زشت!
O	O
چنین گفت خسرو که شیرین به شهر	چنان بُد که آن بی‌منش تشت زهر،
O	O
کنون تشت می شد به مُشکوی ما	بر این گونه بویا شد از بوی ما!
O	O
ز من گشت بدنام شیرین نخست	ز پُرمایگان دوستاری نجُست!
O	(همان: ۲۶۹)

همان‌طور که می‌بینیم در شاهنامه نیز اشاره‌ای به خاستگاه و تبار شیرین نشده است. در این متون، چهره‌ای که از شیرین می‌بینیم چهرهٔ یک شه‌بانو یا شاه‌دخت نیست، بلکه سیمای کنیزکی است که خسرو در ایام جوانی با او سر و سری داشته است و در نهایت به همسری او درآمده است. منابع تاریخی مربوط به وقایع و رویدادهای ایران باستان، صرفاً محدود به متون ایرانی و اسلامی نیست، بلکه به سبب کشمکش دیرینهٔ ایران باستان با قدرت‌هایی باستانی همچون یونان و روم، بسیاری از اطلاعات تاریخی آن عهد در متون تاریخی یونانی، رومی، سریانی و ارمنی مندرج است. بنابراین یک رویهٔ دیگر تاریخ ایران و شخصیت‌های تاریخی را می‌توان در منابع انیرانی پی‌جویی کرد. روشن است که مورخان رومی، یونانی و ارمنی، رخ‌دادها را بر مبنای چشم‌اندازها و پسندهای خود نوشته‌اند که گاه خالی از جانبداری نیست. درخصوص شخصیت‌هایی همچون خسرو و شیرین نیز در رویدادنامه‌ها و تاریخ‌های سریانی، رومی و ارمنی روایت‌هایی آمده است که با روایت‌های ایرانی و اسلامی تفاوت‌هایی دارند. همچنین در این متون وجوهی از شخصیت شیرین آمده که در منابع و متون ایرانی و اسلامی مندرج نیست. در ادامه به منابعی می‌پردازیم که در باب خاستگاه و جایگاه شیرین اشاراتی کرده‌اند.

ب) منابع سریانی، ارمنی و رومی

اولین متن مورد بررسی، منبعی است که به نام *رویدادنامهٔ سریانی* که موسوم به *رویدادنامهٔ خوزستان* نیز هست. نویسندهٔ این رویدادنامه مشخص نیست. به گفتهٔ مترجمان کتاب «متن موسوم

به رویدادنامه خوزستان برای نخستین بار توسط گویدی [Guidi] در هشتمین کنفرانس بین‌المللی شرق‌شناسان در سال ۱۸۸۹م. از طریق نسخه خطی Borg.syr82 به محققان معرفی شد (رضاخانی و امیری باوندپور، ۱۳۹۵: ۴۶). زبان اصلی این متن سریانی است و مترجمان فارسی آن را از متن اصلی و بر اساس نسخه ویراسته گویدی ترجمه کرده‌اند. به گفته مترجمان فارسی «رویدادنامه یگانه مدرکی است که از دیدگاه سریانی شرقی در مورد پنجاه سال آخر سلسله ساسانی و چند دهه آغازین اسلام نوشته شده و نزدیک‌ترین منبع ما از نظر زمانی و جغرافیایی به محدوده‌ای است که از آن سخن می‌گویند... نویسنده در بعضی مواقع شاهد عینی، یا حداقل هم‌زمان وقایعی بوده که از آن‌ها یاد می‌کند» (همان: ۹-۳۸). بنابراین متن رویدادنامه سریانی حوادث سال‌های ۵۹۰ تا ۶۵۰ میلادی را دربرمی‌گیرد.

کتاب رویدادنامه سریانی که به روایت وقایع سال‌های پایانی سلسله ساسانیان می‌پردازد، به دلیل دل‌بستگی به آبا کلیسا و نیز وابستگی به آن‌ها، مطالبی را درخصوص شیرین و ارتباطش را با جاثلیق‌های مسیحی آورده است که از رهگذر این روایت‌ها، ابعادی از جایگاه و خاستگاه شیرین روشن می‌شود، زیرا نویسنده خود در مکانی به سر می‌برده که خسرو و شیرین نیز آن‌جا بوده‌اند و هم‌زمان با وقایعی است که روایت می‌کند.

همان‌طور که گفتیم موضوع رویدادنامه سریانی شرح وقایع اواخر دوران سلسله ساسانی است. این رویدادنامه با شورش بهرام چوبینه علیه هرمز آغاز می‌شود و با شرح فتح خوزستان به دست ابوموسی اشعری پایان می‌یابد، به همین دلیل به این متن رویدادنامه خوزستان هم می‌گویند. نویسنده به موازات نقل و روایت رخ‌دادهای تاریخی هم عصر خود به تاریخ کلیسا و آبا کلیسا و جاثلیق‌ها و کشیشان تابع خسرو پرویز هم پرداخته. به گفته مترجمان این متن، رویدادنامه حاضر مشخصاً به جامعه مسیحیت نسطوری شاهنشاهی تعلق دارد که از آن‌ها به‌عنوان «راست‌دینان» نام می‌برد، و تاریخ را از دید این جامعه می‌بیند. دستگاه شاهنشاهی ساسانی با حمایت نمودن از کلیسای شرق در مقابل کلیسای غرب تحت حمایت رومیان، می‌خواست به مقابله با رومیان برخیزد. گفتنی است که تحت فرمان داشتن دستگاه کلیسای شرقی برای شاهنشاهی ساسانی، به معنی امکان استفاده از جنبه‌های دینی و فرهنگی این کلیسا برای جلب مسیحیان سریانی‌زبان مناطق تحت اختیار روم شرقی بود (همان: ۳۰-۲۷).

حال به ذکر بخش‌هایی از رویدادنامه سریان‌ی می‌پردازیم که در آن ذکری از شیرین آمده که به گفته مترجمان، شیرین نیز متعلق به گروه یعقوبی کلیسای شرق و هم‌شهری یکی از جاثلیق‌ها به نام «گریگوری فراتی» بوده. گفتیم که متن رویدادنامه با شورش بهرام چوینه آغاز می‌شود و این طور روایت می‌کند که چون خسرو نتوانست بر بهرام غلبه کند به مورس، قیصر روم پناه برد. رویدادنامه‌نویس در این جا حوادث تاریخی را به مسائل کلیسایی پیوند داده و گفته خسرو «چون که در حال فرار رفته بود مار یسوع یهب جاثلیق به جا ماند و همراه او نرفت.... دلیل آن که جاثلیق به جا مانده بود و به استقبالش نیامده بود این بود که از آزر و هرام می‌ترسید، همانا که کلیسا را خراب کند و مسیحیان را زجر دهد» (رویدادنامه سریان‌ی، ۱۳۹۵: ۵۵). رویدادنامه‌نویس سپس به ذکر پشتیبانی مورس از خسرو می‌پردازد که خسرو با پشتیبانی او، عازم نبرد با بهرام می‌شود؛ اینجا است که برای اولین بار نامی از شیرین به میان می‌آید و می‌گوید: «نقل است خسرو قبل از آن که به کارزار برود تصویری از مردی پیر که افسار اسب او را دست داشت دیده بود. زمانی که به میدان‌گاه بازگشت و به همسرش شیرین این را گفت، او پاسخ داد که این سبریشوع اسقف لشوم است» (رویدادنامه سریان‌ی، ۱۳۹۵: ۵۶). در واقع در این جا رویدادنامه‌نویس سریان‌ی نصرانی می‌خواهد پیروزی خسرو بر بهرام را به یمن وجود اسقفی به نام سبریشوع پیوند دهد که خسرو در رؤیا او را دیده است.

پیش‌تر از اسقفی مسیحی به نام یسوع یهب یاد کردیم که خسرو را هنگام رفتن به روم، التزام و همراهی نکرده بود و به همین دلیل خسرو او را منفور می‌دانسته تا این که می‌میرد. به گفته رویدادنامه‌نویس «کلیسا زمانی مدید بدون رهبر ماند تا این که به امر شاه، شورایی بزرگ برای انتخاب یک رئیس جدید تشکیل شد. شاه پیغامی فرستاد که می‌گفت: سبریشوع لشومی را بیاورید و او را رئیس خود کنید. پس در زمان قلبلی او را آوردند و رئیس خود کردند. او همواره از جانب شاه و از طرف دو همسر مسیحیش، یعنی شیرین آرامی و از جانب مریم رومی، بس گرانقدر شمرده می‌شد» (همان: ۶۰-۵۹). در اینجا آشکارا به تبار «آرامی» شیرین اشاره شده است، هر چند هنوز به وابستگی مکانی او اشاره نکرده. به گفته مترجمان رویدادنامه سریان‌ی «با انتخاب یا انتصاب سبریشوع به ریاست کلیسای شرق، خسرو نتوانست قدرت اصلی کلیسای مسیحی قلمرو ساسانی را در دست بگیرد» (رضاخانی، امیری باوندپور، ۱۳۹۵: ۳۱). رویدادنامه‌نویس سریان‌ی سپس به مرگ سبریشوع اشاره می‌کند و می‌گوید: «مار سبریشوع در نصیبین به سختی مریض

شد... هرچند که مردم نصیبین بسیار خواهان این بودند که جسد قدیس را در کلیسای خود به خاک سپارند، اما شاه وقتی که خواسته خود جاثلیق را شنید نپذیرفت و همراهانش جسد او را روی شتر گذاشتند و به دیرش آوردند» (رویدادنامه سریانی، ۱۳۹۵: ۶۹).

در ادامه متن، مطالب مهمی درخصوص جانشین سیریشوع می‌آید که گویای موقعیت مکانی شیرین، یعنی نزدیکی و وابستگی او به فرات و دشت میشان است: «بعد از آن گریگوری اهل فرات جاثلیق شد و این به خاطر دسیسه‌های شیرین بود چون او از همان زادگاه او [شیرین] می‌آمد» (همان).

در رویدادنامه سریانی اشارات دیگری به شیرین شده است که هر دو مرتبط با پزشکی است به نام جبرائیل سنجاری؛ «در این زمان جبرائیل اهل سنجار، درستبد و پزشک خاص نام‌آور بود. او به دلایل زیر مورد توجه و علاقه شاه قرار گرفت: بازوی شیرین را فصد کرده بود و [شیرین] صاحب پسری شده بود که مردانشاه نام داشت» (همان: ۶۴). رویدادنامه‌نویس، جبرائیل سنجاری را به دلیل اختیار چندهمسری مرتد می‌انگارد و می‌گوید: «جبرائیل سنجاری همواره راست‌دینان را تهدید می‌کرد و مردم ما را از دیر مارپیتون و از دیر شیرین و جاهای دیگر راند و به جایشان مردانی از همراهان مرتد خویش را گمارد» (همان: ۷۰). بنابراین می‌توان پی برد که شیرین در آن نواحی دیری هم برپا کرده بوده. در این متن، اشارات مهم دیگری هم هست مبنی بر این که زمانی که هراکلیوس یا هرقل، قیصر روم به جنگ خسرو می‌آید، خسرو «صدای ناقوس کلیسا را شنید و از سراسیمگی دست به پهلو زد و شکمش به پیچش افتاد. در این موقع شیرین گفت: ترس ای خدایگان! و او جواب داد: من چه خدایگانی هستم که کاهنی در تعقیبم است؟» و این را گفت چون شنیده بود که هرقل به درجه کشیشی رسیده است» (همان: ۸۴).

متن مهم دیگری که در آن یادی از شیرین به میان آمده، کتاب تاریخ سبتوس است نوشته اسقفی ارمنی به نام سبتوس. تاریخ نگارش این کتاب مربوط به قرن هفتم میلادی است. به گفته مترجم فارسی «سبتوس کار نگارش کتابش را وقتی به پایان رسانیده که معاویه، خلیفه فرمانروایی نو تأسیس اسلامی بوده است» (فاضلی بیرجندی، ۱۳۹۶: ۹). این متن نیز از حیث هم‌زمانی و نزدیکی با دوران پادشاهی خسرو پرویز اهمیت دارد. به سبب آن که در آن زمان کشور ارمنستان محل تنازع دو امپراتوری ایران و روم بوده است، سبتوس ضمن گزارش تاریخ ارمنستان، اشاراتی به تاریخ ایران هم دارد. گفتنی است که تاریخ او از حوالی سال ۴۲۸م شروع می‌شود و به روزگار

خلافت معاویه پایان می‌یابد. در این فاصله به توازی، تاریخ ایران را هم از دوره پادشاهی یزدگرد اول می‌آغازد و کار او را با نقل خبرهایی از پادشاهی دیگر شاهنشاهان ساسانی تا آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم، پی می‌گیرد» (همان: ۱۱-۱۰).

مترجم انگلیسی کتاب *تاریخ سبئوس* درخصوص نویسنده کتاب می‌گوید: «نام سبئوس در کتاب‌ها و منابع ارمنی نیامده، مگر آن‌جا که گفته شده اسقفی بود از خاندان باگراتونی و یکی از کسانی بود که قوانین شورای دوین را امضا کرد. آن شورا در سال ۶۴۵، مقارن با چهارمین سال کنستانس، پادشاه خدانشناس برگزار شد (تامسون، ۱۳۹۶: ۴۵).

در فصل سیزدهم کتاب *تاریخ سبئوس* درخصوص خسرو و شیرین چنین آمده است: «خسرو، به رسم دین مغان، زنان متعدد داشت. اما از مسیحیان هم زنانی اختیار کرد: یکی از جمله زن بسیار زیبارویی از خوزستان بود نام او شیرین. شیرین ارشد همسران پادشاه و ملکه او بود. صومعه و کلیسایی در جوار اقامتگاه پادشاه بنا کرده بود و کاهنان و کشیشانی را در آن‌جا گرد آورده بود و از خزانه پادشاهی به آنان مواجب و حق جامه می‌پرداخت، و آن معبد را هم به زر و سیم آراسته داشت» (سبئوس، ۱۳۹۶: ۱۰۴). همان‌طور که می‌بینیم در این‌جا سبئوس که خود تاریخ‌نگاری ارمنی است، آشکارا به خوزستانی بودن شیرین اشاره کرده است. در فصل چهارم کتاب *تاریخ سبئوس* ماجرای آمده است که باز هم دلالت دارد بر حضور و سکونت او در خوزستان و وابستگی‌اش به این منطقه؛ در عنوان این فصل آمده است: **موریس امپراتور پیکر دانیال نبی را از خسرو می‌خواهد:**

«در آن ایام واقع شد که پادشاه یونان از پادشاه ایران پیکر آن مرد متوفا را درخواست که آن را در شهر شوش نگه می‌داشتند، در خزانه سلطنتی، و در تابوتی مسین. ایرانیان عقیده داشتند که پیکر کی خسرو بود و اما مسیحیان می‌گفتند که پیکر دانیال نبی است. خسرو، شاهنشاه ایران، فرمان داد که این درخواست را برآوردند. این موضوع بر شیرین ملکه ایران، سخت گران آمد. اما چون نتوانست کاری در جهت رأی پادشاه از پیش ببرد از همه مسیحیان ایران درخواست که با روزه و نماز دست به دامن مسیح [ع] شوند تا نگذارند که آن سرچشمه کرم و فیض از خاک ایران جدا شود» (سبئوس، ۱۳۹۵: ۱۰۶). بنابراین مشخص است که شیرین در تاریخ واقعی، ساکن ناحیه خوزستان و در مجاورت تیسفون بوده است که از نزدیک این وقایع را می‌دیده و پی می‌گرفته

است. مهم‌تر این که سبتوس، خود ارمنی بوده و چنانچه شیرین نسبتی دور هم با ارمنستان می‌داشت در تاریخ خود به آن اشاره می‌کرد.

متن کهن دیگری که در آن نامی از شیرین آمده است، موسوم است به کتاب تاریخ ایران باستان و روم، اثر تئوفیلاکت سیموکاتا (Theophylactus Simocatta)، مورخ رومی. این تاریخ‌نگار رومی نیز مقارن با سلطنت خسرو پرویز می‌زیسته است. کتاب تاریخ ایران باستان و روم تئوفیلاکت «بیست سال امپراتوری موریس را در بر می‌گیرد، و در خلال این دوره دو رویداد مهم بر سراسر گزارش او استیلا دارد: جنگ در شبه‌جزیره بالکان با اسلاوها و آورها، و در جبهه خاوری با پارس‌ها (فاضلی بیرجندی، ۱۳۹۷: ۲۵).

گفتنی است که در ترجمه این متن، شیرین به صورت «سیرم» آمده است. تئوفیلاکت شیرین را «رومی» معرفی می‌کند: «شاهنشاه پارس سال بعد از آن سیرم را شه‌بانو کرد، و او زاده روم و مسیحی بود، و تازه به سن ازدواج رسیده بود... در سال سوم به سرگیوس متوسل شد، که محبوب‌ترین قدیس در میان پارس‌ها بود تا به سیرم فرزندی عطا کند. مدتی بیش برنیامد که این خواسته اجابت شد» (سیموکاتا، ۱۳۹۷: ۲۵).

خسرو پرویز برای باردار شدن شیرین به سرگیوس، شهید اعظم، التجا برده و نامه‌ای نوشته که در تاریخ سیموکاتا آمده است و به گونه‌ای غیرمستقیم دلالت بر حضور شیرین در خوزستان و نواحی جنوبی میان‌رودان یا نزدیکی‌های مدائن دارد: «در آن مدتی که من در برتامایس [Berthemais] بیت آرامایه در پایین دست میان‌رودان] به سر می‌بردم، به تو حاجت می‌بردم، ای مقدس، که به دادم برسی، و سیرم بار برگرفت. و چون سیرم مسیحی است و من کافر، دین ما اجازه نمی‌دهد که همسر مسیحی اختیار کنم. اما برای ابزار حق‌شناسی به تو به رسوم مملکت خود پشت پا زدم و این را در میان زنان خود معمول و شروع گردانیدم، و اینک بر آن شده‌ام به دامان پاک تو گردم تا وی بار بگیرد» (همان: ۲۵۳).

در منبع دیگری هم از اواگریوس اسکولاستیکوس مطالبی در خصوص شیرین و هدیه و التجای خسرو به سرگیوس برای آبستنی شیرین هست که اتفاقاً به نواحی نزدیک مدائن، یعنی برامه (Beramais) یا بیت آرامه (Beth Aramaye)، ناحیه‌ای در پایین دست میان‌رودان و نزدیک پایتخت، اشاره دارد. در این کتاب، متن نامه خسرو به سرگیوس مندرج است: «من خسرو، شاهنشاه، فرزند خسروان، آنچه از نام خود بر این ظرف نگاشته‌ام، برای آن نیست تا در نظر مردم به

چشم بیایم یا این که بخواهم با نقش زدن سخنان خود، حرمتی از جانب تو یا حشمتی کسب کنم، بلکه دلیلش این است که از جانب شما مهر و احسان دیده‌ام و اینک برای من فرصت مغتنمی است تا نامم بر آن آوند مقدس نگاشته شود. آن‌گاه که من در برامه (Beramais) بودم، از شما والامقام درخواستم که یاری‌ام کنید تا سیرن (Siren) [شیرین] آبستن شود... و اگر سیرن بار برگیرد، من صلیبی را که شیرین بر گردن آویخته به زیارتگاه مقدس شما برمی‌گردانم» (Evagrius Scholasticus, 200: 312-13).

بنابراین، مسیحی بودن شیرین امری است که با توجه به این متن‌ها محرز است؛ حال تبار او یا از ساکنان دشت خوزستان بوده، یا از آرامی‌های میان‌رودان، یا از رومیان مهاجر به دشت خوزستان. هرچه هست شیرین با توجه به این منابع، شهبانو یا شاه‌دختی از سرزمین ارمنستان، اران یا قفقاز نیست. در این متن‌های کهن تاریخ‌نگاران و رویدادنامه‌نویسان سریانی، رومی و ارمنی، شیرین، همسر خسرو پرویز، ارمنی‌تبار دانسته نشده است، بلکه او را ساکن خوزستان یا میان‌رودان دانسته‌اند؛ اما این که چرا شیرین در روایت نظامی مبدل به شاه‌دختی ارمنستانی می‌شود، اولین و آشکارترین دلیلش این است که روایت نظامی برگرفته از داستان‌ها و قصه‌هایی عامیانه است که در سرزمین اران، ارمنستان یا بردع پراکنده و منقول بوده است. به گفته استاد زرین کوب «داستان عشق خسرو و شیرین در نواحی گنجه از دیرباز شهرت و آوازه‌ای داشت. در بردع ماجراهای شگفت‌انگیز از این عشق پرشور نقل می‌شد. کسانی هم که از گنجه به بغداد یا مکه رفته بودند همه جا در راه خود شعرهایی از این ماجرای ازیادرفته دیده بودند» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۷۴). خود نظامی هم اشاره می‌کند که داستان خسرو و شیرین را از روایت‌های منقول در سرزمین بردع به دست آورده است:

حدیث خسرو و شیرین نهان نیست	وزان شیرین تر الحق داستان نیست
o	o
اگرچه داستانی دل‌پسند است	عروسی در وقایه شهربند است
o	o
بیاضش در گزارش نیست معروف	که در بردع سوادش بود موقوف
o	o
ز تاریخ کهن سالان آن بوم	مرا این گنج‌نامه گشت معلوم
o	o

کهن‌سالان این کشور که هستند مرا بر شُقهٔ این شغل بستند
O (نظامی، ۱۳۷۸: ۳۲)

بنابراین طبیعی است که قصه‌پردازان ناحیهٔ اران و ارمنستان، موقعیت و وابستگی مکانی شیرین را به سرزمین ارمنستان وابسته بدانند؛ اما این وابستگی و بازبستگی مکانی شیرین به کشور ارمنستان و انتساب او به سرزمین ارمنستان، همان‌طور که دیدیم واقعیتی تاریخی ندارد، بلکه بنا به دلایلی احتمالی، این انتساب و وابستگی ایجاد و جعل شده است که در پی به آن می‌پردازیم. این که می‌گوییم شیرین اصالتاً ارمنستانی نیست، بر پایهٔ منابع تاریخی است. همچنین در زمانی که خسرو پرویز پادشاه ایران بوده، نه شخصیتی تاریخی به نام «مهبان» وجود داشته که شیرین برادرزادهٔ او بوده باشد، و نه اصولاً سلسلهٔ پادشاهی معروفی بر ارمنستان حکمرانی می‌کرده. مترجم انگلیسی تاریخ سبوس در خصوص دوره‌ای که سبوس به نقل رویدادهای آن پرداخته، یعنی دوران مقارن با سلطنت خسرو پرویز، می‌گوید: «در دوره‌ای که مد نظر اوست، در ارمنستان سلسلهٔ خاصی فرمان نمی‌راند یا پادشاهی نمی‌کرد تا وی روایتی از احوال آنان به دست دهد. اما او در ضمن نگارش کتاب خود این نکته را محرز می‌گرداند که ارمنستان فاقد جامعهٔ سیاسی منسجمی است. کتاب او متوجه نقل مسائل خاندان‌های نامداری از قبیل مامیکونیان، باگراتونی و ریشتونی است (تامسون، ۱۳۹۶: ۴۳).

۴. پیش‌زمینه‌های تاریخی روابط ایران و ارمنستان

در این بخش نگاهی گذار می‌اندازیم به روابط تاریخی بین ایران و ارمنستان چراکه هم‌جواری و روابط سیاسی در شکل‌گیری داستان خسرو و شیرین هرچند عاملی تعیین‌کننده نبوده‌اند یا تنها عامل نبوده‌اند، لیکن همین روابط، در خلق این داستان بی‌تأثیر هم نبوده‌اند. همچنین با توجه به این که ماجرای این داستان بین دربارهای دو کشور ایران و ارمنستان رخ داده، مروری گذرا بر تاریخ مناسبات سیاسی خالی از فایده نیست.

در طول سلسله‌های هخامنشی، اشکانیان و ساسانیان، کشور ارمنستان یا بخشی از قلمروی ایران بوده یا تحت نفوذ این شاهنشاهی‌ها قرار گرفته یا محل تنازع بین ایران و روم بوده است. سابقهٔ تاریخی روابط بین ایران و ارمنستان بدین نحو است که: «ارمن و ارمنیه اولین بار در کتیبه‌های عهد هخامنشی ذکر شد، اما این سرزمین در واقع از دورهٔ ماد و در دنبال جنگ‌های هوخشره با لیدیه به تبعیت از ایران درآمد. با غلبهٔ کوروش بر ماد و بر سارد، ارمنستان در قلمرو هخامنشی‌ها

درآمد و هرچند روابط نژادی و فرهنگی آن با طوایف آریایی ایران تازگی نداشت» (زرین کوب، ۱۳۹۶: ۳۰۴). درواقع ارمنستان یکی از ساتراپ‌های شاهنشاهی هخامنشی بوده است. درخصوص ساتراپ گفتنی است «قسمت اعظم کشورهای فتح شده تشکیل ایالت یا ساتراپ داده بودند؛ ارمنستان نیز یکی از آن‌ها بود. این ساتراپ‌ها از خودمختاری وسیعی برخوردار بودند. ارمنستان تنها مکت تحت سلطه ایرانیان بود که ایرانیان از میان ایشان فرمانده برای سپاهیان خود انتخاب می‌کردند» (پاسدراجیان، ۱۳۷۷: ۹-۲۸).

روابط و مناسبات بین ایران و ارمنستان در عهد اشکانیان نیز تداوم داشته است؛ «در زمان اشکانیان شاخه‌ای از خاندان اشکانی بر آنان پادشاهی می‌کردند و ارمنستان و الامقام‌ترین استان ایران شهر به شمار می‌رفت. این حال تا اوایل دوره اسلامی ادامه یافت، یعنی ارمنیان، به رغم گرویدن به مسیحیت و نزدیکی به رومیان، همچنان زبان و آداب و رسوم ایرانی را نگه می‌داشتند» (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۶۳). می‌توان گفت که در عهد اشکانیان است که پادشاهانی ایرانی تبار بر ارمنستان فرمان‌روایی می‌کرده‌اند؛ بنا به قولی «ناخارارها، اشراف ارمنی، که ارکان حیات سیاسی ارمنستان را شکل می‌دادند، همان اعیان و اشراف ایرانی‌ای بودند که ذکری از اصل و نسب آنان به میان نمی‌آید» (تامسون، ۱۳۹۶: ۲۲).

در بین سال‌های ۱۷ تا ۳۴ میلادی افرادی با حمایت رومی‌ها بر ارمنستان حکم می‌راندند. آنان شخصی به نام مهرداد (با اصلتی گرجی) را بر تخت نشانند؛ این فرد برادر خود را کشت تا پسرش را به نام رادامیست بر تخت بنشانند. ارمنی‌ها با دیدن این جنایات حاکمان دست‌نشانده تحمیلی روم، سر به شورش برداشتند و به اشکانیان التجا بردند (سال ۵۷ م.). اشکانیان رادامیست را بیرون راندند و تیرداد را بر تخت ارمنستان نشانند؛ «سلطنت تیرداد اول سرآغاز فرمان‌روایی سلسله آرساسیده‌ها (یا آرشاکنیها) از نسل و تبار اشکانیان ایران است که مقدر بود به مدتی بیش از سه قرن بر ارمنستان حکومت کنند و حتی دویست سال پس از انقراض شاخه اصلی این خانواده که بر ایران سلطنت می‌کردند پایدار بمانند» (پاسدراجیان، ۱۳۷۷: ۹۱).

زمانی که تیرداد با پشتیبانی برادرش ولاش یکم (۷۸-۵۲ م) به حکم‌رانی ارمنستان رسید، نرون امپراتور روم بود. البته گفتنی است که این‌طور هم نبود که ارمنستان دودستی تقدیم تیرداد شده باشد، بلکه پس از زد و خوردهایی که بین ایران و روم واقع شد، ارمنستان به دست پارتیان افتاد و بین دو امپراتوری مصالحه شد. بنابراین، چون «ولاش، روم را آماده تسلیم به فرمانروایی تیرداد در

ارمنستان یافت قبول کرد که تیرداد به روم برود و تاج خود را از دست امپراتور دریافت کند... البته ادای احترام نسبت به امپراتور روم برای تیرداد بهایی بود که آنچه در مقابل آن عادی‌شدن می‌شد خفت آن را جبران می‌کرد» (زرین کوب، ۱۳۹۶: ۳۸۲). پاسدرماجیان در خصوص جایگاه تیرداد اشکانی (۱۰۰-۵۳ م.) در بین ارمنیان می‌گوید: «تیرداد سلطنتی طولانی داشت (در سال ۱۰۰ میلادی وفات یافت) و این خود دوران رفاه و عزت و تقویت برای ارمنستان شد. به نظر می‌رسد که ملت ارمنی به این پادشاه علاقه‌مند بوده باشد؛ پادشاهی که به کشور خود نخست اسلحه در دست چنان خدمت کرده بود و سپس با رفتار درعین حال سنگین و ماهرانه خود در برابر رومیان توانسته بود احترام و اعتماد ایشان را جلب کند» (پاسدرماجیان، ۱۳۷۷: ۹۴).

هنگامی که ساسانیان روی کار آمدند، همچنان کسانی از نسل اشکانیان در ارمنستان حکومت می‌کردند. ساسانیان در پی کشورگشایی‌های خود، به ارمنستان نیز چشم دوخته بودند و می‌خواستند وابستگان به سلسله اشکانی را در آن سامان نیز براندازند. شاپور اول، پادشاه نیک‌محضر و مقتدر ساسانی در پی تسلط بر ارمنستان برآمد. در آن زمان پس از کشته شدن پادشاه ارمنستان به نام خسرو بر اثر یک توطئه «شاهزادگان و بزرگان ارمنستان ظاهراً با میل و خرسندی خود را فرمانبردار شاپور خواندند و شاپور پسر خویش هرمز اردشیر را به نام ارمن‌شاه فرمانروای ارمنستان کرد (۲۵۳ م.) و به وسیله او ضمن جلب استمالت مخالفان محلی، در صدد بسط و توسعه حدود ارمنستان نیز برآمد» (زرین کوب، ۱۳۹۶: ۴۲۸). در ادوار بعد هم ارمنستان تحت نفوذ ساسانیان بود. به گفته پاسدرماجیان «اکنون ارمنستان به مسیری افتاده بود که می‌بایست دو قرن تمام (از ۴۳۰ تا ۶۳۴) به زندگی خود، نه به صورت یک کشور مستقل بلکه به شکل چند امیرنشین بزرگ به فرمانروایی نجبای ارمنی، ادامه بدهد. این امیرنشین‌ها حالت تقریباً خودمختاری داشتند لیکن تحت قیمومیت اربابان ایرانی بودند» (پاسدرماجیان، ۱۳۷۷: ۱۳۹).

همان‌طور که گفتیم ارمنستان در عهد ساسانیان محل تنازع و رقابت دو امپراتوری ایران و روم بود. پس از مصالحه کوتاهی که در عهد خسرو پرویز، بین این دو امپراتوری روی داد، همین موجب تضعیف ارمنستان هم شده بود؛ در آن هنگام «بنیه و توان سپاهیان هر دو امپراتوری فزونی می‌یافت و قوه ارمنستان در برابر ایشان، بیش از پیش می‌کاست... صاحب‌منصبان ایرانی و رومی هر دو به جهت ضدیت با نظم موجود حرکت می‌کردند. عالی‌ترین رتبه‌ها به کسان و والاترین

خاندان‌ها تعلق می‌گرفت: موشغ مامیکونیان در سپاه روم و سمبات باگراتونی در شاهنشاهی ساسانی» (تامسون، ۱۳۹۶: ۳۰).

هرچند از این مطالب نمی‌توان به طور مستقیم نتیجه گرفت که نقل مکان شیرین از خوزستان یا میان‌رودان به ارمنستان، حاصل روابط تاریخی بین ایران و ارمنستان بوده باشد، و بلکه عوامل دیگری در این انتقال دخیل بوده‌اند. که بدان می‌پردازیم. با این حال می‌توان گفت که قصه‌پردازان ناحیه ارمن، اران و بردع در ایجاد و ازدیاد و درونه‌گیری شخصیت‌های قصه خسرو و شیرین، ضمن نقل مکان شیرین از خوزستان به ارمنستان، او را در یک جایگاه محوری در ارمنستان قرار داده‌اند و ضمن نسب‌سازی مختصر برای او، پیوندی گسترده، مفصل، پرجاذبه، و مملو از شور و حرکت و کشش داستانی بین او و خسرو پرویز، که در کاخ مدائن از شکوه و جلال و بزم‌انگیزی و بزم‌پردازی و شادخواری برخوردار بوده، برقرار کرده‌اند. این که روایت‌پردازان ناحیه ارمنستان، اران و بردع، شیرین را از موقعیت و وابستگی مکانی و تاریخی‌اش که تعلق به خوزستان یا دشت میشان یا نواحی نزدیک مدائن داشته، جدا کرده‌اند و او را به ارمنستان آورده‌اند، هم به دلیل اشتراکات فرهنگی آن سامان با ایران‌شهر بوده و هم به این دلیل بوده است که قصه‌پردازان این داستان، خود از اهل آن سرزمین بوده‌اند و او را از آن خود کرده‌اند (و این داستان برای کسی همچون نظامی، داستانی وارداتی نبوده است) و با دگرگونی یک داستان تاریخی ساده به یک رمانس پرکشش، و با بسط و گسترش شخصیت‌ها و پی‌رنگ داستان و استعلا مقام شیرین به یک عاشق و معشوق خردمند و پرهیزگار، خواسته‌اند این شخصیت جذاب را از نسل و تبار خود بنمایانند و هویت خود را در صورت نیکو و سیرت پسندیده او، «روایت کنند».

۵. خسرو پرویز در پرتو یا آذربایجان

رخداد دیگری که در زندگی خسرو پرویز پیش آمده است و ممکن است باعث برجای ماندن آوازه‌ای از او در بین مردم نواحی ارمنستان، اران و بردع شده باشد، مربوط است به حضور یا پناه‌بردن خسرو به آذربایجان یا بردع. این رخداد برمی‌گردد به حوادث پیش از رویارویی بین خسرو پرویز و بهرام چوبینه که اتفاقاً این بخش تاریخی در منظومه خسرو و شیرین نظامی هم آمده است؛ اما آنچه در منظومه خسرو و شیرین بدان اشاره نشده همانا حضور خسرو در آذربایجان یا بردع است. طبق روایت منابع تاریخی، بهرام چوبینه که از فرماندهان سپاه ساسانی در عهد هرمز بوده، پس از شکست‌هایی که در نواحی شرقی ایران بر ترکان وارد کرده و پیروزهایی حاصل

کرده بود، هرمز او را به روم گسیل کرده، لیکن بهرام شکست می‌خورد. پس از این واقعه «هرمز، جامه‌ای زبانه برای بهرام فرستاد و سپاهداری ایران را از او بازستاند. بهرام از کرده پادشاه به خشم آمد. او هرمز را دختر انوشیروان خواند و فرستاده هرمز را که برای بردن بهرام به تیسفون با زنجیر آمده بود، زیر پای فیل افکند» (جلیلیان، ۱۳۹۶: ۴۳۳). پس از این واقعه، بهرام آرام نمی‌نشیند و برای اختلاف‌افکنی بین هرمز و خسرو، به نام خسرو سکه می‌زند و به تیسفون می‌فرستد؛ هرمز گمان می‌برد که خسرو برای تصاحب شاهنشاهی دسیسه‌چینی کرده است. خسرو پرویز نیز از واهمه پادافره پدر به آذربایجان می‌گریزد. ابن بلخی به تلخیص به این واقعه پرداخته است: «پس هرمز در حق بهرام سخنان درشت گفت و چون این خبر به بهرام رسید طبع هرمز در قتالی شناخت از آن نفور گشت و بزرگان را گفت این مرد تخم همگان بخواهد بریدن ما را تدبیر خویش باید کرد و همگان با او متفق شدند که او پادشاه باشد تا آن‌گاه کی پرویز بن هرمز رسد و چون هرمز این خبر بشنید دلتنگ شد و هیچ حیل نتوانست کردن و پرویز هم از پدر بگریخت و با آذربایجان رفت و با مرزبانان آن‌جا هم اتفاق شد و مقام کرد، هرمز اصفهید بزرگ را به جنگ بهرام چوبین فرستاد و بهرام او را اول بکشت و چون این خبر به بزرگان پارس رسید و از هرمز به ستوه آمده بودند دست بر آوردند و او را بگرفتند و کشتن او را روانداستند اما چشمهایش بسوختند و محبوس گردانیدند، و مدت ملک او یازده سال و چهارماه بود، چون این خبر با پرویز رسید از آذربایجان به تعجیل به مداین آمد با آن لشکر کی داشت و بر تخت نشست» (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۹۹). البته ابن بلخی، در این‌جا به پناه‌بردن خسرو پرویز به امپراتور روم و استمداد از او برای مقابله با بهرام چوبینه اشاره نکرده است. در کتاب *شاهنشاهی ایران، پیروزی عرب‌ها*، نیز چنین آمده است: «در سپیده‌دم پیروزی‌های مسلمانان، ایران‌شهر (= شاهنشاهی ایرانیان)، در آستانه آشفته‌گی سیاسی بود. خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰م) در هنگام فروگرفته‌شدن پدرش از تخت شهریاری، در پرتو بود و به عنوان پادشاه آلبانیا (Ālān-Šah) بر سرزمین یا اردوگاه آلبانیا (Šahr Ālānyōzāh) شهر آلابیوزان) جمهوری آذربایجان امروز، فرمانروایی می‌کرد. هنگامی که خسرو دوم برای گرفتن قدرت به پایتخت آمد، نتوانست در برابر نیروهای فرمانده شورشی، بهرام چوبین که در برابر شاه و کشور دست به شورش زده بود، ایستادگی کند. خسرو تا هنگامی که بهرام چوبین با نیروهای خود بود، در درون شاهنشاهی احساس امنیت نمی‌کرد، و از این رو در ۵۹۰م. به امپراتوری روم شرقی گریخت، به شهر هیراپولیس پناهنده شد و از امپراتور موریس درخواست یاری کرد. امپراتور روم،

سپاهی که بیشتر آن‌ها از نیروهای ارمنی بودند، به پشتیبانی خسرو دوم فرستاد و او توانست در آن سال به ایران شهر بازگردد و بهرام چوین را شکست دهد» (دریایی، ۱۳۹۲: ۲۰-۱۹).

بنابراین حضور مقطعی خسرو پرویز در آذربایجان یا پرتو- که تلفظ کهن تر شهر بردع است و در آن زمان بخشی از ایران بوده است- و همچنین التزام نیروهایی از سرزمین ارمنستان در حمایت و در رکاب خسرو پرویز برای بازپس‌گیری تخت سلطنت از بهرام چوینه، می‌تواند هم زمینه را برای شکل‌گیری و بسط قصه خسرو و شیرین فراهم کرده باشد و هم شیرین را از نواحی جنوب ایران به کرد و کارهای این شاهزاده مستقر در آذربایجان و اران پیوند داده باشد.

۶. هم‌کیشی شیرین با ارمنستانی‌ها

از دلایل احتمالی دیگری که موجب نقل مکان شیرین از نواحی جنوب غرب ایران- خوزستان یا میان‌رودان تحت حکومت ساسانیان- به دنیای داستانی روایت‌پردازان اران و ارمن شده است، کیش یا دین مسیحی شیرین است. افزون بر این، در زمان خسرو پرویز بنا به دلایل سیاسی و آنچه مقتضای سیاست مدُن بود، در درون شاهنشاهی ایران از مسیحیت حمایت‌هایی می‌شده و دست‌نصارا را در برگزاری آیین‌های خود باز می‌گذاشتند تا نقطه اتکایی برای تقابل با کلیسای روم شرقی باشد. البته علاقه و تمایل خسرو پرویز به مسیحیت، موجب ناخرسندی موبدان نیز بود، چراکه «خسرو به مسیحیت علاقه نشان می‌داد و با اسقف‌ها و کشیشان با ملاطفت رفتار می‌کرد و به حکم معاهده‌ای که با امپراطور داشت آن‌ها را در نشر آیین خویش تاحدی آزاد می‌گذاشت... اندیشه تبدیل آیین و گرایش به عیسویت هم به خاطر گذشته باشد، در بعضی روایات اگر هست اساس درستی ندارد و نقل آن در بعضی مآخذ مسیحی ناشی از ساده‌لوحی و خوش‌باوری بعضی از ارباب کلیساست» (زرین کوب، ۱۳۹۸: ۲۴۶).

به هر حال، مقارن شاهنشاهی خسرو پرویز، در ارمنستان بین کلیسای ارمنستان و کلیسای روم شرقی شکاف‌هایی ایجاد شده بود؛ به گفته پاسدرماجیان «گسیختن کلیسای ارمنه از کلیسای روم شرقی گودالی بین ارمنستان و امپراتوری روم به وجود بیاورد. برعکس، ساسانیان که دشمن سنتی بیزانس بودند اصلی را در سیاست خود وارد کرده بودند که به موجب آن از مذاهب‌های جداشده از مسیحیت اصلی حمایت می‌کردند» (پاسدرماجیان، ۱۳۷۴: ۱۴۲). در خصوص اعمال نفوذ خسرو پرویز برای جلب مسیحیان سریانی‌زبان مناطق میان‌رودان و دخالت او در دست‌نشاندهی اسقف‌ها و کشیشان، می‌توان به انتصاب جاثلیق گریگوری اهل فرات اشاره کرد. پس از مرگ

یکی از جاثلیق‌ها به نام سبریشوع «جاثلیقی به کسی رسید که در همه منابع به فساد مشهور است، یعنی گریگوری اهل فرات. انتخاب این گریگوری به معنای قدرت کامل خسرو است، چون به نظر می‌آید که گریگوری تنها آلت دست خسرو و همسر یعقوبی‌اش شیرین بود. در واقع در این موقعیت، خسرو دستگاه کلیسای شرق را به بخشی از دستگاه دیوانی ساسانی تقلیل داد و از جهاتی خودش مسئولیت ادراة آن را بر عهده گرفته بود (رضاخانی و امیری باوندپور، ۱۳۹۵: ۳۲). در همین منبع اشاره شده است که شیرین و جبرائیل سنجاری، پزشکِ مخصوصِ خسرو، هر دو به گروه یعقوبی کلیسای شرق تعلق داشتند.

در جریان بحث‌های کلامی که بین مسیحیان روی داده و سبئوس آن را نقل کرده، اشاره‌ای مستقیم به حمایت خسرو پرویز از دین رایج در ارمنستان در مقابل فرقی دیگر شده است: «پادشاه دستور داد تا گماشتگان وی در گنج‌خانه به جستجو برآمدند. رقیمه‌ای را یافتند درباره اصالت و حقانیت دین نپقیه که مهر قباد [قباد یکم] شاهنشاه و پسرش خسرو بر آن زده شده بود و حاکی از یگانگی دین رایج در ارمنستان با آن بود. خسرو وقتی آن رقیمه را دید دستور داد همه مسیحانی که در مملکت من به سر می‌برند از این پس می‌باید از دین آرامنه پیروی کنند. کسانی که از سرزمین آسورستان به دین ارمنستان گردن نهادند عبارت بود از کامیشوف مطران به اتفاق ده تن از اساقفه و شیرین ملکه پرهیزگار، و سمبات جوانمرد، و نیز دُرست‌بد اعظم. در پی آن خسرو دستور داد تا نسخه‌ای از سند دین ارتدکس را به مهر خویش مهور کنند و در گنج‌خانه پادشاه بگذارند» (سبئوس، ۱۳۹۵: ۲۳۶).

احتمال می‌رود که اخبار این گرایش‌ها و تمایلات کیش نصرانی شیرین- که ممکن است حقیقت داشته باشد یا برساخته کشیشان بوده باشد- به گوش روایت‌پردازان اران و ارمن نیز رسیده است که ضمن نقل مکان او به کوهستان‌ها و دامنه‌های انجرک و موقان، و هم‌ذات‌پنداری آیینی و دینی با او، عشقی عقیف‌آمیز و خردمندانه و پرهیزگاران را در وجود او به ودیعه نهادند که خسرو با آن همه حشمت شاهانه و کنیزان بی‌شمار، در پی او برآمده.

۷. جایگزینی و التباس ارمن به جای «بیت آرامایه» (Beth Aramaie) یا برتامایس (Berthemais)

همان‌طور که در پیشینه موضوع و مطالب منقول از متون سریانی و رومی آوردیم، رویدادنامه‌نویس سریانی صراحتاً تبار شیرین را از آرامی‌های ساکن میان‌رودان دانسته است و گفته است: «کلیسا زمانی مدید بدون رهبر ماند تا این که به امر شاه، شورایی بزرگ برای انتخاب یک رئیس جدید

تشکیل شد. شاه پیغامی فرستاد که می‌گفت: 'سبریشوع لشومی را بیاورید و او را رئیس خود کنید'. پس در زمان قلیلی او را آوردند و رئیس خود کردند. او همواره از جانب شاه و از طرف دو همسر مسیحیش، یعنی شیرین آرامی و از جانب مریم رومی، بس گرانقدر شمرده می‌شد» (رویدادنامه سریانی، ۱۳۹۵: ۶۰-۵۹). در متن کتاب تاریخ سیموکاتا و تاریخ اوگرایوس اسکولاستیکوس نیز از شهری به نام «بیت آرامایه» یا «برتامایس» نام برده شده است؛ خسرو پرویز در نامه خود اسم این شهر را آورده است: «در آن مدتی که من در برتامایس به سر می‌بردم، به تو حاجت می‌بردم، ای مقدس، که به دادم برسی، و سیرم بار برگرفت. (سیموکاتا، ۱۳۹۷: ۲۵۳). در کتاب تاریخ اوگرایوس نیز نام همین شهر البته با تلفظ دیگری آمده است: «آن‌گاه که من در برامه (Beramais) بودم، از شما والامقام درخواستم که یاری‌ام کنید تا سیرن (Siren) [شیرین] آبتن شود.... و اگر سیرن بار برگردد، من صلیبی را که شیرین بر گردن آویخته به زیارتگاه مقدس شما برمی‌گردانم» (Evagrius Scholasticus, 200: 312). مترجم انگلیسی کتاب، در پاورقی و در توضیح «برامه» آورده است که این شهر همان «بیت آرامایه» (Beth Aramaye) است که که پایین‌دست میان‌رودان و نزدیک پایتخت ساسانیان است. در دانش‌نامه ایرانیکا در توضیح این شهر آمده است: «بیت آرامایه به معنای سرزمین آرامی‌ها، منطقه و ناحیه ساسانی آسورستان در عراق است بین جبل حمرین و میشان» (Morony, 2021).

هدف از ذکر این ناحیه جغرافیایی بیان این دیدگاه است که شاید قصه گویان و روایت پردازان ارمن، اران و در نهایت نظامی، به سبب نزدیکی شکل واژه «آرامایه» و «ارمن» این دو را با هم خلط کرده‌اند و به سبب حضور این داستان در ناحیه قفقاز، «ارمن» را جایگزین «بیت آرامایه» کرده‌اند؛ به ویژه این که تبار شیرین را آرامی هم ذکر کرده‌اند و مشابهت بین «آرامی و ارمنی» زمینه را برای چنین التباسی، فراهم کرده و همین امر، زمینه را برای نقل مکان این شخصیت تاریخی از ناحیه میان‌رودان یا دشت میشان به سرزمین ارمنستان فراهم کرده. تفاوتی هم که بین منابع تاریخی و ادبی فارسی از جمله تاریخ بلعمی و شاهنامه، و منابع رومی و سریانی و ارمنی در خصوص سیمای شیرین هست که دسته اول او را کنیزک یا معشوقی بدنام بازنمایی کرده‌اند و دسته دوم او را شه‌بانوی باورمند خسرو روایت کرده‌اند، شاید بدنامی‌اش برخاسته از روایت بغض‌آمیز مغان به شیرین مسیحی بوده باشد، و شه‌بانویی و نیک‌نامی‌اش برگرفته از واقعیت‌نگاری رویدادنامه‌نویسان مسیحی باشد. بنابراین، زمانی که بعد واقعی‌تر شخصیت شیرین به منطقه قفقاز و اران نقل مکان

می‌یابد، ضمن خلطی که برای وابستگی مکانی او روی می‌دهد و او را به جای آرامی، ارمنی فرامی‌نماید، در شکل‌دهی شخصیت او بزرگ‌نمایی هم صورت می‌گیرد و سیمای معشوقی خردمند، مدبر، عقیف، سخن‌دان، عشوه‌ساز و رعنا به او می‌بخشند. همان‌طور که در قسمت پیشینه موضوع هم گفتیم خانم پائولا اُورستی، ایران‌شناس ایتالیایی، سنت ارمنی‌سازی شیرین را مربوط به منابع دوره‌های بعدی می‌داند. ایشان می‌گوید: «درخصوص شخصیت شیرین دو سنت شکل گرفته است؛ یکی در حمایت از او که ریشه‌هایش در نواحی ارمنی و مسیحی قفقاز است؛ یعنی همان جایی که نظامی منبع خود را یافته است؛ دوم مربوط است به چهره دیگر او که در شاهنامه باز نمود یافته. در این جا شیرین، شخصیتی بی‌اصل و نسب و بدنام نشان داده شده که باعث مرگ مریم شده. نظامی، پیرو سنتی بوده که دوست‌دار و حامی شیرین بوده. (Orsatti, accessed September 2021).

پیرو گفت‌وگویی ایمیلی که اینجانب با خانم دکتر پائولا اُورستی داشتم، ایشان نیز همین نقل مکان شیرین از بیت آرامایه به ارمنستان را یادآور شدند و تأیید کردند.

نتیجه‌گیری

نتیجه این مقاله این است که روایت‌ها و داستان‌های گذشته که حاصل قصه‌پردازی‌ها و روایت‌گری‌های قصه‌گویان بوده و ساخته ذهن یک داستان‌پرداز نبوده‌اند، با انتقال مکانی و زمانی تابع دگرگونی‌هایی در ساختار، پیرنگ و شخصیت می‌شدند؛ یعنی قصه‌گویان و داستان‌پردازان، هم در رخدادها و حوادث دخل تصرف می‌کرده‌اند و هم گه‌گاه منشأ و تبار برخی شخصیت‌ها را بنا به دلایلی تغییر می‌دادند تا متناسب با موقعیت زمانی و مکانی خودشان باشد. در این مقاله، همان‌طور که مشاهده کردیم شخصیت تاریخی شیرین، هم به لحاظ جایگاه و هم به لحاظ موقعیت مکانی، وجوهی متفاوت دارد. در منابع تاریخی ایرانی، او بیشتر در حکم محبوبه یا کنیزی از خسرو پرویز معرفی می‌شود که این تنزل مقام، شاید برساخته موبدان و نجای قوم ساسانی بوده باشد، چراکه او از اهل نصارا و حامی آنان بوده. در روایت‌های رومی، سریانی و ارمنی، شیرین جایگاه یک شه‌بانو را دارد، هرچند ممکن است گفته شود که این تواریخ و رویدادنامه‌ها چون با نگرشی کلیسایی نوشته شده‌اند، این جایگاه را به او بخشیده‌اند. اما مسئله این است که این منابع ایرانی بدون آن که مستقیماً از هم‌دیگر بهره برده باشند، متفقاً او را همسر خسرو دانسته‌اند. نکته مهم این که سبئوس، شیرین را اهل خوزستان دانسته، در تاریخ‌های تئوفیلاکت و اوآگریوس و

رویدادنامه سریان، شیرین از ساکنان نواحی نزدیک مدائن و جنوب میان‌رودان و نزدیک خوزستان یا دشت میشان دانسته شده است؛ البته تبار یا نژاد او را آرامی دانسته‌اند، فقط تنوفیلاکت او را رومی دانسته. اگر شیرین از آرامی‌های ساکن جنوب ایران شهر بوده باشد، نام ایرانی «شیرین» را برای برگزیده‌اند. اما در روایت نظامی، تبار و شخصیت شیرین، ارمنستانی می‌شود که این امر همان‌طور که گفتیم هم به سبب «جایگزینی بیت آرامایه با ارمنستان» و هم نقل مکان داستان از جنوب ایران شهر به شمال غربی ایران شهر است و هم تابع مسائلی همچون روابط و مناسبات گوناگون بین ایران و ارمنستان است، که قصه گویان ارمنی یا ارانی خواسته‌اند او را از آن خود کنند و به مدد او هویت‌سازی کنند و قصه گویان و نظامی خواسته‌اند که از او الگوی یک عاشق یا معشوقِ عقیف، خردمند و پرهیزگار بسازند. بنابراین او شه‌بانویی اهل خوزستان یا اهل نواحی نزدیک مدائن بوده است و در قصه اهالی بردع و اران و نظامی، در مقام شاه‌دختی ارمنستانی بازنمایی شده است.

در پایان گفتنی است در حدی که نگارنده جست‌وجو کرده است، پیشینه یا سیمایی از شخصیت شیرین را در روایت‌های عامیانه یا رسمی پیش از نظامی نیافت که او را شخصیت یا فردی ارمنستانی بازنمایی کرده باشد. نسخه‌ای هم که نظامی خبر آن را در منظومه خود می‌دهد که «بیاضش در بردع معروف» هم نبوده، چیزی از آن باقی نمانده است.

منابع

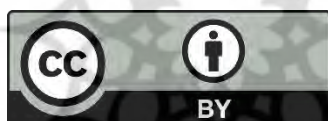
۱. ابن بلخی (۱۳۸۵)، *فارس‌نامه*، تصحیح و تحشیه گای لسترنج و رینولد نیکلسون، انتشارات اساطیر: تهران.
۲. بصاری، طلعت (۱۳۵۰)، *چهره شیرین*، انتشارات دانشگاه جندی‌شاپور: اهواز.
۳. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۵۳)، *تاریخ بلعمی*، به تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، زوآر: تهران.
۴. پاسدرماجیان، هراند (۱۳۷۷)، *تاریخ ارمنستان*، چاپ دوم، انتشارات زرین: تهران.
۵. پاک‌دل، مسعود و حسینی کازرونی، سید احمد (۱۳۹۳)، «بررسی زادگاه شیرین»، *فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادبیات فارسی*، بهار، شماره نوزدهم، صص ۹۷-۱۱۶.
۶. تامسون، آردلیو (۱۳۹۶)، (مترجم انگلیسی و مقدمه‌نویس انگلیسی)، *تاریخ سبئوس*، ترجمه و مقابله با نسخه رابرت پتورسیان، ترجمه فارسی محمود فاضلی بیرجندی، انتشارات ققنوس: تهران.
۷. جلیلیان، شهرام (۱۳۹۶)، *تاریخ تحولات سیاسی ساسانیان*، سمت: تهران.
۸. دادور، نغمه (۱۳۹۰)، «شیرین، واقعیتهای تاریخی یا اسطوره‌ای»، *پژوهش‌های ادبی*، بهار و تابستان، شماره ۳۱ و ۳۲، صص ۹۶-۸۱.
۹. دریایی، تورج (۱۳۹۲)، *شاهنشاهی ایرانی، پیروزی عرب‌ها و فرجام‌شناختی زرتشتی*، ترجمه شهرام جلیلیان، انتشارات توس: تهران.
۱۰. *رویدادنامه سربانی موسوم به رویدادنامه خوزستان*، روایتی از آخرین سال‌های پادشاهی ساسانی (۱۳۹۵)، ترجمه
۱۱. و تعلیقات خداد رضاخانی و سجاد امیری باوندپور، نشر حکمت سینا: تهران.
۱۲. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۶)، *تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام*، چاپ هفدهم، انتشارات امیرکبیر: تهران.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۸)، *روزگاران*، چاپ هفدهم، انتشارات سخن: تهران.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴)، *بیرگنجه در جستجوی ناکجاآباد*، چاپ دوم، انتشارات سخن: تهران.
۱۵. سبئوس (۱۳۹۶)، *تاریخ سبئوس*، ترجمه آردلیو تامسون و مقابله با نسخه رابرت پتورسیان، ترجمه فارسی محمود فاضلی بیرجندی، انتشارات ققنوس: تهران.
۱۶. سیموکاتا، توفیلاکت (۱۳۹۷)، *تاریخ ایران و روم باستان*، ترجمه محمود فاضلی بیرجندی، کتاب‌سده: تهران.
۱۷. شاپورشهبازی، علی‌رضا (۱۳۸۹)، *تاریخ ساسانیان*، ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، ترجمه و تحقیق و تعلیقات از شاپورشهبازی، مرکز نشر دانشگاهی: تهران.

۱۸. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، *شاهنامه*، دفتر هشتم، چاپ پنجم، به کوشش جلال خالقی مطلق، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی): تهران.
۱۹. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸)، خسرو و شیرین، با تصحیح و حواشی حسن وحیددستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره: تهران.
20. Evagrius Scholasticus (2000) *The Ecclesiastical History of Evagrius Scholasticus*, translated with an introduction by Michael Whitby, Liverpool University Press: Liverpool.
21. Geybullayeva, Rahilya (2020), "Identities of Nizami's Heroes in Modern Interpretation: Following the Traces of Shirin's Character" in: *The interpretation of Nizami's Cultural Heritage in the Contemporary Period*, Rahilya Geybullayeva & Christine van Ruymbeke (eds.) Peter Lang: Berlin.
22. Morony, Michael, "BĒT ĀRAMAYĒ" in *Encyclopædia Iranica* [accessed September 2021]
23. Orsatti, Paola, "Khosrow o Šhirin", in *Encyclopædia Iranica*, [accessed September 2021]

COPYRIGHTS

©2021 by the authors, Journal of Persian Language and Literature. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0)

(<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی